

آثار و گستره اذن ولی در نکاح دوشیزه^۱

دکتر فائزه عظیم زاده اردبیلی^۲

چکیده

مسئله اذن ولی در نکاح دوشیزه از مباحث مطرح در جامعه می‌باشد و عده‌ای از فقها و قانونگذاران در قانون مدنی ایران جلب موافقت پدر را علاوه بر موافقت دختر برای ازدواج دختر باکره رشیده لازم دانسته‌اند. حال پرسش مطرح این است آیا دختر ولایت تام دارد؟ و یا اینکه ولی ولایت تام در انتخاب همسر برای دختر دارد؟ دخترانی که بدون اذن پدر ازدواج کرده‌اند، نکاحشان چه حکمی دارد؟ سؤالاتی از این قبیل، در نگاه کلان به در هم تنیدگی‌های جامعه مدرن می‌تواند پرده از خلأهای قانونی بردارد؛ آنچه این خلأها را پر رنگتر می‌نماید، عدم ضرورت اذن پدرانی است که از ازدواج دختران خویش با کفو خود ممانعت می‌کنند.

در این مقاله سعی شده دو نظریه قابل توجه در میان آراء فقها و حقوقدانان بررسی و علت اشتراک بین ولایت پدر و دختر که نظریه مورد قبول قانونگذار می‌باشد، بیان گردد. اهمیت این مسئله با توجه به رأی قانونگذار که نکاح صورت گرفته بدون اذن ولی را متوقف به اجازه بعدی پدر می‌داند، روشن می‌گردد. این در حالی است که فقهای متأخر، نکاح فوق‌الذکر را صحیح می‌دانند؛ البته در پذیرفتن این نظریه از طرف قانونگذار نباید هدف او را مبنی بر جعل قواعدی برای نظم جامعه نادیده گرفت که از عوامل اساسی به شمار می‌آید.

واژگان کلیدی

ولایت، اذن، باکره، نکاح، عضل، کفو

۱- دریافت مقاله: ۸۸/۳/۱؛ پذیرش مقاله: ۸۸/۴/۸

۲- معاون پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام پردیس خاوران

معناشناسی واژه ولایت

بررسی دقیق معانی واژگان به درک بهتر مفاهیم و محدوده آنها کمک می‌کند به این منظور در ابتدا به بررسی معانی لغوی و اصطلاحی ولایت به عنوان رکن اصلی بحث در این مقاله می‌پردازیم:

«ولی» را از ریشه «و، ل، ی» به معنای «*قرب منه فی المكان أو النسب أو غیرهما*» است (عبدالباقی، بی تا، ج ۲، ص ۱۴۷).

راغب اصفهانی در مفردات «ولی» از ماده «الولاء»، «توالی» را چنین تعریف نموده است: «رسیدن دو شیء یا بیشتر به هم به نحوی که بین آنها چیزی نباشد و از آن به نزدیکی از حیث مکان و از حیث نسبت و از حیث دین و از حیث صداقت و ... تعبیر شود». معنای دیگری که آورده شده ولی را، کسی دانسته است که امری را اداره می‌کند. مانند ولی زن هنگامی که قصد ازدواج دارد (الراغب الاصفهانی، ۱۴۲۷ هـ ج ۳، ص ۸۸۵).

«یعنی ولی قائم مقام امور شخصی می‌شود که به خاطر عجز قادر به اداره امور خود نیست؛ مانند کودک و مجنون و نیازمندی. به این معنا که احتیاج مولی علیه، شرط ولایت می‌باشد» (الطریحی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۴۵۵-۴۵۸؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۲۸-۴۹).

«ولایت خاص، ولایت پدر و جد صغیر و وصی منصوب از طرف آنان است و نیز ولایت همان اشخاص بر مجنون و سفیهی که جنون و سفه آنان متصل به صغر باشد» (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۳، ص ۷۶۵) کاملاً مشهود است که منظور از ولی کسی است که اداره قسمتی از امور دیگری را به حکم قانون بر عهده بگیرد یعنی نمایندگی قانونی و قهری برخی اشخاص نسبت به کسانی که امور آنها توسط نماینده، اداره می‌شود.

در *لسان العرب* ولی زن را که منظور بالغه رشیده باکره است، چنین تعریف نموده است: «ولی کسی است که انعقاد و تحقق نکاح به دست اوست و دختر بدون آن نمی‌تواند به نکاح خود رسمیت ببخشد».

و در این تعریف به حدیث «دختری که بدون اذن ولی ازدواج نموده نکاحش باطل است» و حدیث «ولی کسی است که تولی و سرپرستی آن فرد به دست اوست» استناد کرده است (ابن منظور، ۱۴۰۵هـ ج ۱۵، ص ۴۰۷).

مصادیق ولی

از تعاریفی که در معنای اصطلاحی ولایت و ولی داده شد و با توجه به ماده ۱۱۹۴ ق.م که پدر، جد پدری و وصی منصوب از طرف یکی از آنان را ولی خاص طفل دانسته است و با نظر به محدوده ولایت آنها که در بحث نکاح دختر باکره بالغه رشیده نیز طبق ماده ۱۰۴۳ ق.م تداوم می‌یابد، ضرورت بررسی شرایط ولی و شرایط اعمال ولایت احساس می‌شود.

نظر به اینکه در حقوق موضوعه ایران، قانونگذار در مقام بیان شرایط ولی برنیامده است، باید در آرای فقهای امامیه به جستجوی این شرایط بپردازیم. امام خمینی(ره) در ولایت اولیا، بلوغ، عقل، حریت و اسلام را در صورتی که مولی علیه مسلمان باشد، شرط می‌دانند (الموسوی الخمینی، بی تا، ج ۳، ص ۴۵۷). محقق ثانی نیز از جمله موارد سقوط ولایت، رق (عبد بودن)، نقص در کمال، رشد، کفر و احرام را ذکر می‌کند (الکرکی، ۱۴۱۱هـ ج ۱۲، ص ۱۰۴-۱۰۸).

از عبارت محقق فهمیده می‌شود که حریت، کمال، رشد و اسلام و عدم احرام ولی، در ولایت او شرط می‌باشد. مسلم است که عقل بدون شک جزو شرایط ولی است زیرا ولایت به منظور مصلحت مولی علیه قرار شده است و در ماده ۱۱۸۴ ق.م نیز بر این موضوع تصریح شده است. همچنین در ماده ۱۱۸۵ ق.م در صورت حجر ولی قهری، مدعی‌العموم باید قیمی برای طفل معین نماید که اسباب حجر شامل صغر، جنون، سفه می‌باشد (م ۱۲۰۷ ق.م). از دیگر شرایط ولایت، اسلام ولی می‌باشد در صورتی که مولی علیه مسلمان باشد، چه مولی علیه صغیر باشد یا مجنون، مذکر باشد یا مؤنث، ولی کافر به مولی علیه مسلمان ولایت ندارد. مستند فقها در این رابطه آیه و روایت زیر می‌باشد:

۱- «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء، ۱۴۱).

۲- «الاسلام يطو ولا يطلى عليه» (الکرکی، ۱۴۱۱هـ، ج ۱۲، ص ۱۰۷).

البته علامه در قواعد ذکر فرموده که در صورت مسلمان بودن جد، ولایت بر مولی علیه مسلمان با جد خواهد بود و برای پدر کافر ولایت وجود ندارد. محقق ثانی در این باره به آیه «لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ» (حشر، ۲۰) استناد کرده است. البته از عبارت علامه عکس آن هم به دست می آید؛ یعنی اگر پدر مسلمان و جد کافر باشد، ولایت فقط برای پدر محقق می شود (الکرکی، ۱۴۱۱هـ ج ۱۲، ص ۱۰۸؛ الموسوی الخمینی، بی تا، ج ۳، ص ۴۵۷).

در مسأله عدالت ولی اختلاف نظر بسیاری وجود دارد. گروهی از فقها عدالت را در سرپرستی شرط دانسته اند مانند شیخ طوسی در المبسوط (الطوسی، بی تا، ج ۶، ص ۱۴۰). اما علامه حلی در قواعد، فسق را عامل سقوط ولایت ندانسته است (الکرکی، ۱۴۱۱هـ ج ۱۲، ص ۱۰۸). برخی فقها هم چون صاحب جواهر نیز عدالت را شرط ندانسته است (النجفی، ۱۳۶۶، ج ۳۱، ص ۲۸۹).

شهید ثانی در مسالک الافهام، فاسق نبودن را شرط دانسته است نه عدالت را (العالمی، ۱۴۲۵هـ ج ۱، ص ۴۲۴). امام خمینی و بسیاری از فقها در این باره قیدی را مطرح نکرده اند و اصل در این حالت با عدم اشتراط عدالت می باشد. در مفتاح الکرامه به نقل از پسر علامه در ایضاح الفوائد آمده است: «نظریه صحیح تر این است که پدر و جد فاسق، ولایت ندارند؛ زیرا ولایت برای کسی است که نمی تواند از خودش دفاع کند و از خدای حکیم صانع محال است که فاسقی را امین دیگران قرار دهد و اقرار و اظهارات وی را بپذیرد از دیگر موارد شرایط ولایت، رشد به معنای قدرت تمیز، هم کفو بودن و درک مصالح مولی علیه است.

علامه و محقق ثانی، نابینایی و بیماری شدید را در صورتی که مانع از تحصیل هدف ولایت نباشند، مانع از ولایت ولی نابینا یا بیمار نمی دانند منظور از هدف ولایت در این مورد، همان حفظ مصالح مولی علیه است (الکرکی، ۱۴۱۱هـ ج ۱۲، ص ۱۰۸).

آنچه که مطرح شد، کاملاً بر این دلالت داشت که ولایت قهری مختص پدر و جد پدری است و باید بین ایشان و طفل، نسب شرعی که نسب معتبر است، برقرار باشد. نسبت طفل زمانی قانونی و شرعی است که بین پدر طفل و مادر او رابطه زوجیت برقرار باشد مشروط بر اینکه از تاریخ نزدیکی تا زمان تولد کمتر از شش ماه و بیشتر از ده ماه نگذشته باشد.

ماده ۱۰۴۳ ق.م در باب ولایت پدر و جد در مسأله نکاح دختر باکره مطرح شده است. در مورد صغیره ولایت پدر و جد کاملاً بدیهی است، اما مولی علیه بعد از بلوغ از ولایت خارج می‌شود و اصل عدم ولایت بر بالغه است. در ماده ۱۰۴۳ این اصل در مورد نکاح استثناء پذیرفته است و بیان شده که «نکاح دختر باکره اگر چه به سن بلوغ رسیده باشد، موقوف به اجازه پدر یا جد پدری او است...».

پس اجازه ولی قهری در صورتی شرط نفوذ عقد است که دختر هنوز شوهر نکرده باشد و اگر دختری یک بار شوهر کند و این نکاح پس از زناشویی به سببی منحل شود، بار دوم آزاد است و ازدواج او نیازی به اجازه پدر یا جد پدری ندارد. در موردی که دختری شوهر کند ولی پیش از نزدیکی نکاح منحل شود، این ازدواج ناتمام دختر را در نکاح بعدی آزاد نمی‌کند (کاتوزیان، ۱۳۷۵، ص ۸۱).

اذن

در لغت به معنای اجازه، دستوری، رخصت، اجازه تصرف دادن، آزادی عمل و رفع محرومیت است برای کسی که شرعاً ممنوع از تصرف و محروم از آزادی است.

اذن از نظر لغوی به سه معنای زیر به کار رفته است:

الف - اعلام چنان که قرآن می‌فرماید: **قَاتِلُوا الْحُرَبَ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ** (بقره، ۲۷۱)

ب - اباحه و رخصت چنان که در آیه **فَاتَّكِحُوهُنَّ بِأُذْنِ أَهْلِهِنَّ** (نساء، ۲۴)

ج - امر و فرمان «**انزله علی قلبک یا ذن الله**» به همین معنا به کار رفته است (بقره، ۹۷).

برخی از نویسندگان استعمال این واژه در قرآن را به معانی هم چون اراده، اطاعت و علم می‌دانند (الراغب الصفهانی، ۱۴۲۷هـ ص ۷۰-۷۱؛ الطریحی، ۱۳۶۲، ج ۶، ص ۲۰؛ الابن المنظور، ۱۴۰۵هـ ج ۱۳، ص ۹-۱۰؛ الزبیدی، بی‌تا، ج ۹، ص ۱۱۹؛ قرشی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۶). همچنین گفته شده: «اذن اعلام رضای مالک (یا نماینده قانونی او) یا کسی است که قانون برای او اثری قایل شده است، برای انجام دادن یک عمل حقوقی خواه عمل حقوقی از عقود و ایقاعات باشد و یا از تصرفات انتفاعی و یا استعمالی» (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۳، ص ۲۳؛ فصیحی‌زاده، ۱۳۷۷، ص ۲۵).

ارکان تحقق اذن

الف - اذن اعلام رضا از طرف کسی است که قانوناً صلاحیت این اعلام را داشته باشد.

ب - اذن یک عمل حقوقی است و ناشی از اراده است یعنی عمل غیرارادی نیست.

ج - در اذن قصد انشا وجود ندارد، یعنی اذن‌دهنده هیچ چیز را از نظر حقوقی به وجود اعتباری موجود نمی‌کند، بلکه فقط رفع مانع قانونی می‌کند. مثلاً تصرف در مال غیر قانوناً ممنوع است، ولی مالک که به دیگری اذن در تصرف مال خود را می‌دهد، در حقیقت این منع را مرتفع می‌سازد و کار دیگری نمی‌کند و بعد از پیدایش این اذن، مأذون می‌تواند به کمک قصد خود در مال مورد اذن تصرف کند (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۳، ص ۲۳).

د - اذن، به اراده اذن‌دهنده تحقق می‌یابد و مأذون در وقوع یا استقرار این عمل حقوقی نقشی ندارد، از این رو نه تراخی در وقوع اذن شرط است و نه رد مأذون می‌تواند مانع از پدید آمدن اثر اذن گردد.

ه - اذن از مواردی است که قابل رجوع می‌باشد. اعمال ما در حقوق به دو دسته لازم و جایز تقسیم می‌شود.

قانون مدنی در ماده ۱۰۸ مقرر می‌دارد: «در تمام مواردی که انتفاع از ملک دیگری به موجب اذن محض باشد مالک می‌تواند هر وقت بخواهد از اذن خویش رجوع کند مگر اینکه مانع قانونی وجود داشته باشد».

تفاوت اذن و اجازه

فرق بین اذن و اجازه در زمان صدور رخصت است. اگر این رخصت قبل از وقوع تصرف یا انجام فعل باشد، آن را اذن می‌نامند و اگر بعد از وقوع آن دو باشد، اجازه نامیده می‌شود و از اجازه به امضا نیز تعبیر می‌گردد (الانصاری، ۱۴۱۵هـ.ج، ص ۳۹۴). اجازه، عمل ارادی حقوقی است که نافذ عقد بوده و در هر موردی که عقد موقوفی (غیرنافذ) واقع شده باشد، نفوذ آن نیاز به اجازه دارد؛ در حالی که اذن عمل حقوقی ارادی است که تنها رفع مانع می‌کند و چیزی را به لحاظ حقوقی ایجاد یا نافذ نمی‌کند (منتهایی، بی‌تا، ص ۵۱).

قانون مدنی در ماده ۱۰۴۳، اذن پدر یا جد پدری را در نکاح دختر باکره لازم شمرده است، هر چند دخالت در امر ازدواج دختری که به سن بلوغ رسیده است، برخلاف اصول و قواعد می‌باشد؛ ولی قانونگذار برای حمایت از نهاد مهم خانواده و پیشگیری از انحرافات اجتماعی چنین حکمی را مقرر نموده است (فصیحی‌زاده، ۱۳۷۷، ص ۲۰۱).

قلمرو اذن ولی در آراء فقها و حقوقدانان

در مورد ولایت پدر بر دختر باکره رشیده، سه نظر وجود دارد:

- ۱- استقلال دختر در امر نکاح.
- ۲- (ولایت انضمامی) تشریک در ولایت بین ولی و دختر.
- ۳- استمرار ولایت ولی بر دختر در امر نکاح.

از میان این نظرات، به بررسی دو نظر غالب پرداخته و ادله قائلان به آن را تفکیک و به اختصار بررسی می‌نماییم:

۱- استقلال رأی دختر در امر نکاح

تعدادی از فقیهان از میان اقوال مختلف در مورد ولایت ولی بر دختر باکره رشیده در امر ازدواج، پس از بررسی ادله مربوط به ولایت بر دختر بالغه باکره، به این نتیجه می‌رسند که این ادله چنین دلالتی ندارند و حکم اولی، استقرار او در مسأله نکاح می‌باشد. از این دسته می‌توان محقق حلی را نام برد که اختیار دختر باکره‌ای را که بالغ و رشید است، به دست خودش می‌داند (الحلی، بی‌تا، ج ۲، ص ۸). برای این امر دلایلی ارائه داده که عبارتند از:

۱- اصاله عدم لزوم اذن؛ ۲- عمومات آیات یا اطلاقاتی که به عموم در کلام حکیم باز می‌گردد، مانند: آیه ۳ سوره نساء «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ»، آیه ۲۳۲ سوره بقره «فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَنْزُوجَهُنَّ» و آیه ۲۳۴ سوره بقره «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» و امثال این آیات که نکاح را به زنان بدون هیچ گونه تفاوت و تفصیلی نسبت داده است.

از دیگر فقیهان صاحب نظر در این زمینه، ابن فهد حلی است که می‌نویسد: «اما باکره رشیده، پس امر او تا آخر به دست خودش می‌باشد» (همو، ۱۰۱۰هـ ص ۲۲۸). از سایر موافقان با استقلال دختر در امر نکاح، شهید ثانی می‌باشد این فقیه نامدار پس از آن که نظریه فوق را مورد قبول بسیاری از متأخران و جماعتی از متقدمان می‌دانند (الجبعی العاملی، ۱۴۲۵هـ ج ۷، ص ۱۲۲-۱۲۴).

ادله مخالفان استقلال رأی دختر در امر نکاح

۱- «اعتراض بر وجه اول از این جهت است که آیات ذکر شده، بر موضع نزاع دلالت ندارند، پس زنان یاد شده، طلاق داده شده هستند و بحث بر سر عده آنان است؛ علاوه بر اینکه حتی بعضی از ایشان هم طلاق داده شده‌های سه گانه هستند

و این مسأله مستلزم آن است که رابطه زناشویی صورت گرفته باشد، اما نزاع در این جا بر سر نکاح باکره است.

۲- روایات: همه روایات ذکر شده، در عدم صحت سند مشترک هستند. مثلاً در سیر سندی روایت زراره از امام باقر علیه السلام، موسی بن بکر وجود دارد که او واقفی مذهب است و از درجه ضعف برخوردار است و علاوه بر آن در دلالت حدیث نیز این ایراد وارد است که مسأله مورد نزاع، استقلال باکره در امور خویش است در حالی که قرآینی که در روایت وجود دارد مثل تصرفات (بیع خرید و فروش) که نشان می‌دهد مراد از ملکیت، رفع حجر از مال است، نه چیز دیگر.

۳- اما خود اجماع نیز مورد نزاع است و در عدم پذیرش آن وجود مخالفانی، چون صدوق، مفید، ابن ابی عقیل از اهل فتوی کفایت می‌کنند *(الجبعی العامی، ۱۴۲۵هـ ج ۷، ص ۱۲۵-۱۲۹)*. پس از بیان دلایل ذکر شده در رد ادله اثبات استقلال دختر در امر نکاح، می‌توان نتیجه گرفت که این دلالت کفایت در اثبات نمی‌کند؛ و این انتقادات با عقل نیز سازگار است و ادله مذکور به دلیل ضعف‌های ذکر شده، تاب و توان مقاومت در برابر ادله دیگر را ندارد.

۲- ولایت انضمامی ولی و دختر در نکاح

بیشتر فقها و حقوقدانان در میان نزاع‌های مختلف بر سر محدوده و قلمرو اذن ولی در مسأله نکاح باکره رشیده راه اعتدال را پذیرفته، به تشریک در ولایت قایل شده‌اند. تشریک در این نظریه‌ها به معنای باقی بودن ولایت پدر و شرط بودن رضای دختر در مسأله نکاح می‌باشد.

فقهای مختلف در این زمینه نظریاتی را ارائه داده‌اند که ابتدا به بیان هر یک و سپس به بررسی آنها می‌پردازیم:

۱- سید احمد خوانساری نظر خویش را چنین می‌نویسد: «مستحب است برای زنان چه دوشیزه باشند چه بیوه با اذن پدر ازدواج نمایند» *(الخوانساری، ۱۳۶۴، ج ۴، ص ۱۷۴)*. به نظر می‌رسد که ایشان به نوعی استقلال دختر را در این مسأله

پذیرفته است، ولی از باب احتیاط و اثبات این مسأله که پدر بر دختر خویش ولایت دارد، لزوم اذن را حمل بر استحباب نموده است. علاوه بر این فقیه بزرگوار، فقیهان بزرگ دیگری هم چون محقق حلی این قول را بدون ارائه هیچ گونه دلیلی قول مفید و درست دانسته، آن را پذیرفته است و جناب حر عاملی، صاحب کتاب بزرگ *وسایل الشیعه*، به نوعی قائل به این قول شده است. آراء ایشان نشانه‌ای بر تأیید این مطلب می‌باشد. برای قبول این نظریه به احادیث و روایاتی استناد شده که بدین شرح است: از منصور بن حازم عن ابی عبدالله علیه السلام «باکره و غیر او امور مربوط به خویش را اداره می‌کند و او را فقط به اذنش می‌توان به عقد نکاح در آورد» (*الحرالعالمی، بی‌تا، ج ۱۴، ص ۲۱۴*).

عبدالرحمان در تزویج دخترش با پسر برادرش با موسی بن جعفر علیه السلام مشورت کرد، امام فرمود: انجام بده در حالی که با رضایت او باشد، زیرا که برای دختر در مورد خودش نصیب و بهره‌ای است. همچنین خالد بن داود گفت: در مورد ازدواج دخترش با علی بن جعفر با امام کاظم علیه السلام مشورت کرد، امام فرمودند: انجام بده در حالی که با رضایت دختر همراه باشد چرا که برای دختر در مورد خودش حظ و بهره‌ای است (ممو).

البته محقق کرکی در کتاب *جامع المقاصد خویش* بر این حدیث صفوان از امام کاظم علیه السلام دلیل رد می‌آورد و معتقد است جمله «او را در نفس خود بهره‌ای است» در منطوق خود بر ولایت پدر همراه با دختر دلالت نمی‌کند، بلکه به مفهوم، دلالت بر این امر دارد و دلالت مفهوم هم ضعیف است؛ پس چگونه این مفهوم می‌تواند با منطوق تعارض پیدا کند؟ بنابراین حدیث مورد بحث حمل بر ولایت و استقلال دختر در امر ازدواج می‌شود، تا تعارض و تنافی از بین برود (*الکرکی، ۱۴۱۱هـ ج ۱۲، ص ۱۲۶*).

در جواب به این دلیل، شاید بتوان گفت منطوق حدیث هم دلالت بر ولایت پدر و دختر به صورت اشتراکی دارد؛ زیرا امام علیه السلام در حقیقت به پدر می‌گوید که تو انجام بده در حالی که با رضای دختر باشد، زیرا دختر برای خودش حق و

نصیبی دارد. بنابراین منطوق این جمله به روشنی دلالت بر ولایت پدر همراه با دختر دارد و دلالت آن مفهومی نیست. شیخ طوسی از فقهای مشهور، برای پدر مستحب می‌داند که دختر را به عقد کسی در نیاورد، مگر به اذن او (الطوسی، بی‌تا، ص ۴۶۴).

به یقین می‌توان گفت، بهترین اقوال در میان همه نظریه‌ها و آراء مختلف همین پذیرفتن نظریه اشتراک است؛ چرا که در این صورت هم ولایت پدر بر دختر بالغ باکره‌ای که هنوز تجربه ازدواج را ندارد پشتیبان و یاور او خواهد بود و هم اینکه لزوم اذن از او سبب ازدواج اجباری و مکره او را فراهم نخواهد کرد. چه اگر این کار هم صورت گیرد از نظر شرعی خالی از اشکال نخواهد بود. به این دلیل که در عقد ازدواج متعاقدين باید هم اراده باطنی و هم اراده ظاهری به این امر داشته باشند و تنها جاری شدن الفاظ کافی نیست، بلکه باید در باطن نیز قصد و اراده آن صورت گرفته باشد و اگر این گونه نشد، در حقیقت ماهیت عقد که مرکب از هر دوی آنهاست ناقص بوده و عقد محقق نگردیده است. بنابراین از میان فقهای متأخر هم بزرگانی چون شهید ثانی، نیکو بودن این امر را دریافته و در عین حال که قایل به استقلال دختر بالغه باکره در امر نکاح شده، جمع بین اذن ولی و دختر را از جهت احتیاط و به دلیل مترتب بودن امور مهمی چون نسب، اموال و... بر نکاح می‌پذیرد (الجبعی‌العاملی، ۱۴۲۵هـ، ج ۷، ص ۱۴۱). ایشان استناد مشرکان جهت پذیرفتن این قول را که همان جمع بین ادله استقلال و استمرار می‌باشد، قبول ندارد و معتقد است این دلایل اشتراک را نفی می‌کنند و اشتراک به صورت مطلق به معنای جمع ادله نمی‌باشند (همو، ص ۱۳۹).

باید گفت امام خمینی (ره) نیز قول احوط را اذن و اجازه از پدر می‌داند (الموسوی الخمینی، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۵۲). در حقوق موضوعه ایران نیز در ماده ۱۰۴۳ ق.م، نظریه سوم یعنی نظریه تشریک پذیرفته شده است و همه حقوقدانان نیز، با این نظریه موافق هستند و بر آن مهر تأیید زده‌اند. البته نباید فراموش کرد که چون حقوق ایران از فقه سرچشمه گرفته است، طبعاً این نظریه هم حاصل این هماهنگی

می‌باشد. لازم به ذکر است که رعایت مصلحت دختر و معتبر دانستن ولایت و تجربه پدر، در قبول این نظریه بی‌تأثیر نبوده است. البته حقوقدانان و شخصیت‌های حقوقی دیگری از جمله دکتر لنگرودی، محقق داماد و دکتر صفایی این نظریه را پذیرفته‌اند با این تفاوت که قانون ذکر سن ۱۸ سال به عنوان سن کبر و بلوغ به جای سن ۹ سال دانسته‌اند (کاتوزیان، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۷۴؛ لنگرودی، ۱۳۷۶، ص ۲۶؛ امامی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۱۵؛ محقق داماد، ۱۳۷۴، ص ۵۶؛ مطهری، ۱۳۷۱، ص ۸۵).

موارد سقوط ولایت ولی در امر نکاح

الف - غیبت ولی

کلیه فقها^۱ قائل هستند که اگر به ولی (پدر و جد پدری) دسترسی نباشد و امکان استیذان وجود نداشته باشد، دختر احتیاج به ازدواج داشته باشد ولایت و اذن او ساقط می‌شود و بسیاری از علما در کتب خود غیبت ولی را از جمله موارد سقوط ولایت آورده‌اند. برخی قائل به استقلال دختر در امر نکاح می‌باشند و رعایت رضای پدر را احوط دانسته‌اند اما در صورت غیبت پدر و یا در صورتی که کسب رضای پدر موجب عسرو حرج برای دختر باشد، احتیاط را نیز ضروری نمی‌دانند. ایشان حتی معتقد می‌باشند که در صورت احتیاج دختر به شوهر و متضرر شدن او به ترک شوهر کردن، معلوم نیست مخالفت دختر با رضای پدر گناه باشد، چه اینکه عاق محسوب شود (گرچی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۵).

همچنین در صورت غیبت پدر و در شرایطی که کسب رضا مستلزم عسرو حرج باشد، احتیاط را با استقلال دختر می‌دانند، خصوصاً اگر دختر رغبت به شوهر

۱- به ترتیب بنگرید به: امام خمینی در *تحریر الوسیله (الموسوی‌الخمینی، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۵۳)*؛ ابن حمزه در *الوسیله الی نیل الفضیله (الطوسی، ۱۴۰۸ هـ ص ۲۹۹)*؛ شیخ طوسی در *النهایه (الطوسی، بی‌تا، ص ۴۶۵)*؛ سید کاظم طباطبایی یزدی در *عروه الوثقی (طباطبایی یزدی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۶۵)*؛ آیت الله حسینی شیرازی در *الفقه (حسینی شیرازی، ۱۴۰۹ هـ ج ۶، ص ۲۲)*؛ ابوالقاسم گرچی در *جامع الشتات (گرچی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۵)*.

داشته باشد (همو، ص ۱۶۷)، در صورتی که پدر و هم جد پدری هر دو غایب باشند، بطوری که گرفتن اذن از آنها ممکن نباشد و دختر هم نیاز به ازدواج داشته باشد، چنین است (الموسوی الخمینی، بی تا، ج ۳، ص ۴۵۳؛ طباطبایی یزدی، بی تا، ج ۲، ص ۱۶۵: الحسینی الشیرازی ۱۴۰۹ هـ ج ۶۴، ص ۳۲). در مورد اینکه آیا اصلاً نباید امکان استیذان باشد یا استیذان مستلزم عسرو حرج و مشقت باشد، میان فقها اختلاف است همچنین حد احتیاج و معیار آن نیز مشخص نشده است. ابن حمزه در الوسیله الی نیل الفضیله فقط غیبت ولی را ذکر نموده و شرایط دیگری برای سقوط ولایت بر مبنای غیبت ولی بیان نفرموده است (الطوسی، ۱۴۰۱ هـ ص ۲۹۹). ماده ۱۰۴۴ ق.م اصلاح شده ۱۳۷۰ نیز چنین مقرر می‌کند:

«در صورتی که پدر یا جد پدری در محل حاضر نباشند و استیذان از آنها عادتاً غیرممکن بوده و دختر نیز احتیاج به ازدواج داشته باشد ولی می‌تواند اقدام به ازدواج نماید».

باید توجه داشت که ولایت پدر و جد پدری در نکاح باکره رشیده، یک قاعده استثنایی و مختص آنان است و نمی‌توان آن را به اشخاص دیگر تعمیم داد. به همین دلیل اگر پدر و جد پدری فوت کرده باشند، دختر مکلف به کسب اجازه از شخص دیگری نیست حتی در صورتی که غایب باشند و شرایط مذکور برقرار باشد، طبق عقیده فقهای امامیه و ماده ۱۰۴۴ ق.م دختر حق دارد آزادانه ازدواج کند. به نظر می‌رسد که ماده ۱۰۴۴ ق.م مبتنی بر قاعده لاضرر و قاعده عسرو حرج است؛ چه عدم ازدواج دختر در صورت عدم حضور ولی در محل و عدم امکان استیذان از وی و نیاز دختر به ازدواج موجب ضرر و مشقت شدید او خواهد بود (امامی، ۱۳۸۵، ص ۸۳). اما طبق تبصره الحاقی به ماده ۱۰۴۴ ق.م (اصلاحی ۱۳۷۰) شرایط درج شده در ماده ۱۰۴۴ باید در دادگاه اثبات شود تا دادگاه بعد از احراز مراتب فوق، اجازه نکاح دختر و ثبت آن را در دفتر رسمی ازدواج صادر کند. مسلماً ضرورت جامعه فعلی اقتضا می‌کند که مرجعی در مواقع

فقدان ولی یا امتناع غیرموجه او در دادن اذن، خلأ دخالت ولی را پر نماید تا در آینده مشکلات ناشی از این خلأ گریبان جامعه را نگیرد.

ب - عضل ولی: اگر ولی، دختر را از ازدواج با کسی که کفو اوست منع کند، ولایت او ساقط می‌شود و دختر می‌تواند مستقلاً با مرد دلخواه خود ازدواج نماید؛ ممانعت ولی از ازدواج دختر با کفو خود را اصطلاحاً «عضل» می‌نامند و فقها همگی اتفاق دارند، یکی از موارد سقوط اعتبار اذن ولی هنگامی است که ولی دختر را از ازدواج با کفو خویش منع کند در حالی که دختر راغب به ازدواج با او باشد. اما در صورتی که مرد کفو شرعی دختر بوده ولی کفو عرفی او نباشد و تزویج با او رکاکت و عار باشد، اذن پدر معتبر است (طباطبایی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۶۵).^۱

در مورد کفو نیز در این بحث تعریف و معیار خاصی به دست نداده‌اند و چون کفو بودن را عده‌ای به معنای مسلمان بودن معنی کرده‌اند، در این که آیا شیعه بودن شوهر و توانایی او در انفاق نیز مشمول کفو بودن و اینکه شرط در صحت نکاح است یا خیر، بین فقها اختلاف نظر است، به نظر می‌رسد دلایل فقها مبنی بر سقوط ولایت ولی با شرایط مذکور این گونه باشد:

- ۱- اجماع: همان گونه که گفته شد تمام علمای فقه بر این مسأله اتفاق نظر دارند.
- ۲- عمل به عموم نفی حرج؛ با در نظر گرفتن شرایط فوق، ممکن است برای دختر حرجی وجود داشته باشد و در واقع هدف از نفی سلطنت ولی، رفع حرج از دختر بوده باشد (الموسوی الخمینی، بی‌تا، ص ۱۵۶).

ماده ۱۰۴۳ ق.م، قبل از اصلاحیه سال ۶۱ مقرر می‌داشت: «هر گاه پدر یا جد پدری بدون علت موجه از دادن اجازه مضایقه کند، دختر می‌تواند با معرفی کامل فردی که می‌خواهد با او شوهر کند و شرایط نکاح و مهری که بین آنها مقرر شده

۱- نیز بنگرید به: شیرازی، ۱۴۰۹ هـ ج ۶، ص ۳۱-۳۰؛ الطوسی، ۱۴۰۸ هـ ص ۲۹۹؛ الجبعی العاملی، ۱۴۲۵ هـ ص ۱۴۲؛ الموسوی الخمینی، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۵۲؛ الحلی، ۱۴۱۶ هـ ص ۱۷۷.

است به دفتر ازدواج مراجعه کند و توسط دفتر مزبور مراتب را به پدر یا جد پدری اطلاع دهد و).

در اصلاحیه قانون مدنی سال ۱۳۷۰ در مجلس شورای اسلامی، ماده ۱۰۴۳ به همان صورت ۱۳۶۱ تصویب شد و شورای نگهبان لزوم مراجعه به دفتر دادگاه و اخذ اجازه برای نکاح را در صورت ممانعت پدر خلاف شرع دانست. در این اصلاحیه، بین وقوع ازدواج و ثبت آن تفاوت گذاشته شد. صرف امتناع پدر بدون علت موجه، موجب سقوط اجازه اوست و اگر دختر بدون مراجعه به دادگاه ازدواج کند نمی‌توان بدین جهت نکاح او را باطل دانست، مگر اینکه عدم کفو بودن شوهر ثابت گردد ولی ثبت ازدواج موکول به طی تشریفات و اجازه از دادگاه مدنی خاص است و اگر ازدواجی بدون اجازه ثبت شود، تخلف انتظامی محسوب می‌شود. اگر پدر یا جد پدری به علی چون تنفر شخصی، نداشتن خانه و اتومبیل یا نداشتن تحصیلات عالی به اذن به ازدواج دختر ندهد، علت مخالفت او موجه نیست و مسقط اذن ولی می‌باشد؛ اما چنانچه به علی چون فساد، بی‌بند و باری، بیکاری یا اعتیاد مرد به قمار یا مشروبات الکلی مخالفت خود را ابراز نماید از مصادیق عدم سقوط اذن ولی بوده و از ازدواج دختر جلوگیری می‌نماید (بیات، بی‌تا، ش ۱۶۹۴، ص ۳۶).

آثار فقهی - حقوقی نکاح بدون اذن ولی

با توجه به اینکه اقوال متعددی در باب جایگاه اذن ولی در نکاح بالغه باکره وارد شده است و با توجه به ماده ۱۰۴۳ ق.م.ب.ح. که خود را می‌نمایاند، مسأله وضعیت نکاح منعقد شده بدون کسب اذن ولی است. اغلب علمای اسلامی که قایل به استقلال دختر در امر نکاح هستند، مسلماً چنین نکاحی را صحیح می‌دانند. ابوالقاسم گرجی در جامع‌الاشتات رأی اقوی را عدم اشتراط لزوم رضای پدر در نکاح دختر بالغه باکره می‌داند و عقد بدون اذن ولی را صحیح می‌داند (گرجی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۴۵).

شیخ طوسی در *النهایه* قایل است که برای پدر مستحب است که از دخترش برای عقد او اذن بگیرد و دختر نمی‌تواند بدون اذن پدر خود عقد دائم ببندد؛ پس اگر چنین عقدی واقع شد، متوقف بر اجازه و رضای پدر است و اگر تنفیذ کرد، عقد صحیح است و اگر اجازه نداد، عقد باطل است (*الطوسی، بی‌تا، ص ۴۶۵*). از عبارت شیخ چنین به دست می‌آید که پس استقلال دختر را در نکاح منقطع پذیرفته است. علمایی که قائل به تشریک ولایت پدر و دختر هستند، صحت نکاح را منوط به اجازه هر دو آنها می‌دانند. صاحب جواهر در ۹ موضع نکاح را متوقف بر اجازه می‌داند که یکی از آنها نکاح دختر باکره رشیده در صورت حضور ولی، است (*النجفی، ۱۳۶۶، ج ۲۹، ص ۲۰۱*).

در *عروة الوثقی* بیان شده که اگر هر کدام در عقد نکاح اذن دیگری را اخذ نکند و دختر بدون اذن پدر ازدواج کند یا پدر او را بدون اذن اش شوهر دهد، باید دیگری عقد را اجازه دهد و یا طلاقش دهند (*طباطبایی یزدی، بی‌تا، ص ۱۶۵*). البته برخی از فقهای معاصر مانند آیت الله فاضل لنکرانی و آیت الله بهجت، عقد منعقد شده بدون اذن ولی را صحیح می‌دانند، هر چند احتیاط را در استیذان دانسته‌اند ولی اگر پدر یا جد پدری آن را تنفیذ نکند، قایل به بطلان عقد نیستند (*بیات، بی‌تا، ش ۱۶۹۴، ص ۳۷*). حقوقدانان معتقدند که این نکاح متوقف بر اذن ولی است و البته ظاهر ماده ۱۰۴۳ ق.م نیز همین را می‌رساند. در این ماده نکاح دختر باکره اگر چه به سن بلوغ رسیده باشد، موقوف به اجازه پدر یا جد پدری او دانسته شده است و ظاهر عبارت نشان‌دهنده عدم صحت نکاح بدون اذن ولی می‌باشد و همچنین تخلف دختر از دستور ماده ۱۰۴۳ ق.م را موجب عدم نفوذ عقد نکاح می‌دانند لذا ازدواج بدون اذن ولی غیرنافذ است و پس از صدور اجازه از زمان عقد تنفیذ می‌گردد (*محقق داماد، ۱۳۷۴، ص ۵۴؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶، ص ۲۶*)^۱.

۱- جهت مطالعه بیشتر بنگرید به: ماده ۱۰۴۳ ق.م.

از نظر اخلاقی، برای پدری که دخترش برخلاف میل او شوهر کرده، درخواست ابطال آن دشوار است، زیرا بطور معمول، زبانی که از اعلام بطلان نکاح عاید دختر می‌شود بیش از زیان ناشی از ادامه آن است؛ پس ناچار است که کار دختر را تنفیذ کند و همین ضرورت اخلاقی و روانی سبب شده است که جمعی چنین پندارند که پدر از نظر حقوقی نیز نمی‌تواند درخواست ابطال نکاح را بکند. از مفاد بخش آخر ماده ۱۰۴۳ چنین بر می‌آید که در این دعوی، پدر نیاز به اثبات موجه بودن مخالفت خود دارد و نمی‌تواند تنها به اقتدار پدری و ولایت خود استناد کند؛ زیرا ولایت با بلوغ دختر در صورت عدم حجر متصل به صغر، پایان می‌پذیرد و اختیار پدر تنها چهره حمایتی دارد و مقید به مصلحت دختر و دفع فساد از او است. با وجود این، نباید چنین پنداشت که پاسخ ندادن پدر به کلی اثر مخالفت او را از بین می‌برد (کاتوزیان، ۱۳۷۵، ص ۸۴). از طرفی چون پدر یا جد پدری نسبت به نکاح دختر ولایت دارد و اصل بقاء ولایت است، نیازی به آوردن دلیل بر موجه بودن مخالفت ندارد و کافی است که وقوع ازدواج بدون موافقت خود را در تأیید خواسته‌اش ثابت کند؛ اما دختر در صورتی که اثبات نماید علت مخالفت پدر ناموجه بوده است، دادگاه باید به سقوط ولایت پدر و نفوذ ازدواجی که بدون اذن او واقع شده است حکم کند، در واقع لزوم اجازه پدر یا جد پدری در صورتی است که علت مخالفت ناموجه نباشد و هروقت پدر یا جد پدری بدون علت موجه با ازدواج دختر مخالفت کند، ولایت او در نکاح و اعتبار اذنش در این خصوص ساقط می‌شود، هر چند که ممکن است بعد از وقوع نکاح، دادگاه آن را احراز و اعلام نماید (امامی، ۱۳۸۵، ص ۱۶).

یافته‌های پژوهش

با توجه به اینکه مبانی حقوق ایران برگرفته از فقه اسلامی است، در آراء فقها و نصوص دینی ما مسأله ولایت در نکاح به صراحت آورده شده است و پدر و جد پدری در مورد فرزندان صغیرشان اختیارات خاصی دارند و به همین دلیل آنها را

اولیای قهری می‌نامند. عرف برای پدر تا نکاح دخترش، چه به سن بلوغ رسیده باشد و چه نرسیده باشد، ولایت تامی قایل است؛ اما در فقه اسلام بعد از بلوغ برای پدر ولایت تامی قائل نمی‌شوند و این مسأله جز درباره نکاح دختر بالغه باکره، مورد اجماع فقهای شیعه می‌باشد.

قانونگذار از میان این آراء فقها، نظریه تشریک ولایت بین پدر و دختر را پذیرفته است که طبق این نظریه، هیچ کدام از آن دو بدون جلب رضایت دیگری نمی‌تواند عقد نکاح را منعقد کند. در صورت انعقاد عقد نیز صحت آن متوقف بر اجازه بعدی پدر یا دختر می‌باشد. قانونگذار در تدوین مواد ۱۰۴۳ و ۱۰۴۴ ق.م.ب به مسأله «عضل» و «غیبت پدر» به نحوی که دسترسی به او عادتاً ممکن نباشد، نیز توجه نموده است. بر اساس اجماع فقها در این موارد ولایت پدر در نکاح ساقط می‌شود و دختر در این امر دارای استقلال خواهد بود. قانونگذار به این امر توجه داشته، اما به منظور حفظ مصالح جامعه، دختر را موظف دانسته است که برای کسب اجازه در ثبت نکاح به دادگاه مدنی خاص مراجعه نماید و با معرفی مرد مورد نظرش و مهریه و شرایط نکاح از دادگاه کسب تکلیف نماید.

در نظریه مورد قبول قانونگذار، نکاح بدون اذن پدر از جهت صحت، متوقف بر اجازه بعدی او است؛ اما اکثر فقهای معاصر این نکاح را صحیح می‌دانند؛ زیرا معتقدند کسب اذن پدر قبل از نکاح از باب احتیاط می‌باشد و عدم آن موجب بطلان یا عدم نفوذ عقد نمی‌گردد.

منابع و مأخذ

- ﴿ القرآن الکریم ﴾
- ﴿ الابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم، ادب الحوزه، ۱۴۰۵هـ ﴾
- ﴿ الانصاری، محمد علی، موسوعه الفقہیہ المیسرہ و یلیہا الملحق الاصولی، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۵هـ چاپ اول ﴾
- ﴿ بیات، رقیه، «لزوم اذن ولی در ازدواج دختر»، تهران، مجله زن روز، شماره ۱۶۹۴، ۱۳۸۲
- ﴿ جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، بی‌جا، بنیاد راستاد، ۱۳۶۳
- ﴿ همو، حقوق خانواده، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۶، چاپ دوم ﴾
- ﴿ همو، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۸، چاپ اول ﴾
- ﴿ الحر العاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعہ الی تحصیل مسائل الشریعہ، مصحح محمد الشیرازی، بیروت، دارالاحیاء التراث العربیہ، بی‌تا
- ﴿ الحسینی الشیرازی، محمد، الفقه، بیروت، دارالعلوم، ۱۴۰۹هـ چاپ دوم ﴾
- ﴿ الحلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، المختصر النافع، قم مؤسسه البعثه ۱۴۱۶هـ چاپ دوم
- ﴿ الحلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، المختصر من شرح المختصر، تحقیق مهدی رجائی، قم، مجمع البحوث، بی‌تا
- ﴿ الخوانساری، احمد، جامع المدارک فی شرح المختصر النافع، بی‌جا، مکتبه الصدوق، ۱۳۶۴، چاپ دوم
- ﴿ الراغب الاصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الالفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، قم، طلّیعه النور، ۱۴۲۷هـ چاپ دوم

صفای، حسین و امامی، اسدالله، *حقوق خانواده*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۵، چاپ دهم

طباطبایی یزدی، محمدکاظم، *عروه الوثقی*، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه، بی تا

الطریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، تهران، مکتب المرتضویه، ۱۳۶۲

الطوسی، محمد بن حسن، *الخلاف*، قم، مطبعه الحکمه، بی تا

همو، *النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی*، قم، قدس محمدی، بی تا

همو، *الوسیله الی نیل الفصیله*، تحقیق محمد الحسون، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸هـ چاپ اول

العاملی، زین الدین بن علی، *مسالك الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام*، مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم، ۱۴۲۵هـ چاپ سوم

عبدالباقی، فؤاد، *معجم الالفاظ القرآن الکریم*، تهران، ناصر خسرو، بی تا، چاپ دوم

علائی رحمانی، فاطمه، «گستره ولایت پدراز نگاه دین»، تهران، فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه الزهراء، شماره ۳۳، ۱۳۷۹

فصیحی زاده، علیرضا، *اذن و آثار حقوقی آن*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷

قرشی، علی اکبر، *قاموس قرآن کریم*، قم، مؤسسه اعلمی، ۱۳۷۵

الکرکی، علی بن الحسین، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، بیروت، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۱ هـ چاپ اول

کاتوزیان، ناصر، *حقوق مدنی*، بی جا، شرکت انتشار با همکاری بهمن برنا، ۱۳۷۵، چاپ چهارم

همو، *حقوق مدنی*، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۵

- گرجی، ابوالقاسم، *جامع الشتات*، تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۰
- محقق داماد، مصطفی، *بررسی فقهی حقوق خانواده*، بی‌جا، علوم اسلامی، ۱۳۷۴، چاپ پنجم
- المطهری، احمد، *مستند تحریرالوسیله*، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۳، چاپ اول
- مطهری، مرتضی، *نظام حقوق زن در اسلام*، تهران، صدرا، ۱۳۷۱، چاپ شانزدهم،
- منتهای، عباس، «*مفهوم حقوقی اذن و اجازه*»، ماهنامه کانون سردفتران و دفتر یاران، شماره ۲۹، بی‌تا
- الموسوی الخمینی، روح الله، *تحریرالوسیله*، ترجمه علی اسلامی، بی‌جا، انتشارات اسلامی، بی‌تا
- النجفی، محمدحسن، *جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام*، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۶، چاپ دوم